

از روان‌شناسی بین^۱ فرهنگی تا روان‌شناسی^۲ فرهنگی

نیکچهره محسنی

دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی

دانشگاه تهران

چکیده

مقاله در سه بخش به روان‌شناسی بین فرهنگی و ارتباط آن با روان‌شناسی فرهنگی می‌پردازد. در بخش اول، تعاریف، اهداف و ارتباط روان‌شناسی بین فرهنگی با علوم دیگر مطرح می‌شود. بخش دوم به روش‌های تحقیق بین فرهنگی، مشکلات و تنگناهای آن اختصاص دارد و شرایطی را بررسی می‌کند که می‌توانند قابلیت اعتماد نتایج و مقایسه‌ها را ازدیاد بخشند. بخش سوم ارتباط میان روان‌شناسی بین فرهنگی با روان‌شناسی فرهنگی و حرکت از یکی به دیگری را بررسی می‌کند.

واژه‌های کلیدی، روان‌شناسی بین فرهنگی، روان‌شناسی فرهنگی، روش تحقیق در روان‌شناسی بین فرهنگی، علم روان‌شناسی

روان‌شناسی علمی، که اکنون در بیشتر کشورهای جهان شناخته شده است، معطوف به شناخت و تبیین کنشهای روانی انسان، کشف و بیان قوانین مربوط است، و به این منظور از روشهای علمی دقیق، مشابه با علوم طبیعی استفاده می‌کند، و با توجه به دقت و صحت علمی که به کار می‌برد، انتظار دستیابی به قوانین جهان شمول دارد. ولی روان‌شناسی، در مقایسه با علوم طبیعی، دارای این ویژگی است که "عالم شناخت" با

"موضوع شناخت" تفاوت ماهوی ندارد. به قول بوش^۱ "مشکل روان‌شناسی این است که باید به گونه علم طبیعی موضوعی را بررسی کند که تاریخ می‌سازد" (بوش ۱۹۹۰، نقل از کول^۲ ۱۹۹۶، ص ۱۰۲).

علم روان‌شناسی تا چه میزان در دستیابی به قوانین جهان شمول موفق است، و چگونه می‌توان جهان‌شمولی نظرات و قوانین مربوط به کنش‌های روانی انسان را سنجید و بر آن اطمینان حاصل کرد؟

سئوالات یادشده از موضوعات مورد توجه روان‌شناسی بین فرهنگی یعنی موضوعی است که مقاله حاضر در سه بخش به آن می‌پردازد. در بخش اول تعاریف، اهداف و ارتباط روان‌شناسی بین فرهنگی با دیگر نظام‌های علوم انسانی مطرح می‌شوند. بخش دوم به روش‌های تحقیق بین فرهنگی اختصاص دارد، و بالاخره در بخش سوم روان‌شناسی بین فرهنگی در ارتباط با روان‌شناسی فرهنگی مطرح می‌گردد.

۱- تعریف و اهداف روان‌شناسی بین فرهنگی، و ارتباط آن با دیگر نظام‌های علمی بهتر است در آغاز روشن گردد که منظور از فرهنگ در روان‌شناسی بین فرهنگی شیوه زندگی و جهان بینی مشترک در انسانهایی است که در یک جامعه، یک گروه، یا یک قوم زندگی می‌کنند، زیرا مطابق با نظر باستید (باستید ۱۹۷۱) هیچ جامعه‌ای، کوچک یا بزرگ، بدون فرهنگ نیست و هر جامعه‌ای دارای شیوه خاص زندگی و جهان بینی خود است که از خلال باورها، سنن و آداب، شیوه‌های فرزند پروری، ساختار خانواده، تجربیات رایج فرهنگی... مشخص می‌شوند. از چنین نگاهی، روان‌شناسی بین فرهنگی، همسو با مردم‌شناسی فرهنگی، به بررسی رفتارها و فرآیندهای روانی افراد متعلق به فرهنگ‌های گوناگون، درست به همان شکل و شیوه‌ای می‌پردازد که در آن فرهنگ‌ها رواج دارند. ولی، توجه به تفاوت و تنوع در رفتارها و کنش‌ها، تنها وجه بارز روان‌شناسی بین فرهنگی نیست، و نظام مزبور، به ویژه پیگیر شباهت‌ها نیز می‌باشد تا از آن طریق امکان دستیابی به دیدی وسیع‌تر درباره رفتارها و کنش‌های روانی انسان را فراهم آورد و نظریه‌های عمومی روان‌شناسی را به محک آزمایش گذارد. پیازه متذکر شده است که

نظریه‌های روان‌شناسی رشد یافته در محیط‌های غربی به تایید از طریق پژوهش‌ها و مقایسه‌های بین فرهنگی نیاز دارند و در غیر این صورت در حد فرضیه و احتمال باقی می‌مانند (پیاژه ۱۹۶۶). بری^۱، پورتینگا^۲ و دازن^۳، با بررسی و نقد تعاریفی که از روان‌شناسی بین فرهنگی داده شده است، این تعریف جامع را ارائه داده‌اند "روان‌شناسی بین فرهنگی به بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌ها در کنش‌های روانی افراد فرهنگ‌ها و قوم‌های گوناگون و نیز بررسی ارتباط میان متغیرهای روانشناختی، اجتماعی - فرهنگی، محیط زیستی، زیستی و همچنین تغییراتی که در این متغیرها رخ می‌دهند؛ می‌پردازد." (بری، پورتینگا، دازن ۱۹۹۲، مقدمه).

اهداف روان‌شناسی بین فرهنگی. بر حسب بری و دازن (۱۹۷۴)، بری، پورتینگا و دازن (۱۹۹۲) اولین و روشن‌ترین هدف روان‌شناسی بین فرهنگی آزمون نظریه‌های عمومی روان‌شناسی است. روان‌شناس بین فرهنگی سعی دارد، از خلال تحقیقات مقایسه‌ای روی افراد فرهنگ‌های متفاوت، نظریه‌های عمومی روان‌شناسی را آزمون و تعمیم پذیری آنها را به آزمایش گذارد. در اجرای این هدف، از آنچه که پژوهش‌های علمی غربی ارائه کرده‌اند، و نیز از فنون و ابزاری که بکار برده‌اند، استفاده می‌کند و آنها را در فرهنگ‌های دیگر نیز بکار می‌بندد.

مشکلات ناشی از این شیوه موجب تغییراتی در هدف آغازین شدند. بدین معنا که از خلال عمل آشکار می‌شد انتقال پرسش‌ها، فرضیه‌ها، و ابزار از فرهنگ مبدا به فرهنگ زیربررسی، همیشه حساسیت لازم را، به لحاظ اعتبار بخشی به نتایج و از نظر کشف پدیده‌های جدید، دارا نمی‌باشد. از این رو، محققین یاد شده، دیگر هدف روان‌شناسی بین فرهنگی را کشف پدیده‌های روانی جدیدی می‌دانند که در محدوده یافته‌ها و نظرات غربی قرار نمی‌گیرند. به نظر بری و دازن (۱۹۷۴) وقتی محقق بین فرهنگی، پس از بکار بستن فنون و ابزار اقتباس شده از فرهنگ مبدا روی افراد فرهنگ مورد بررسی، نتایج مورد نظر و موافق با فرضیه‌ها و پرسش‌های برگرفته از پژوهش‌های غربی را به دست نمی‌آورد، نباید از آن نتیجه بگیرد که پدیده مورد نظر در جامعه مورد

1. Berry

2. Pourtingas

3. Dasen

بررسی یافت نمی‌شود، یا اینکه بروز بسیار ضعیفی دارد. به عنوان مثال، هرگاه نتایج آزمایش بر شواهد نشانگر مرحله تفکر عینی یا عملیاتی به صورت توصیف شده در نظریه پیازه دلالت نکنند، محقق نباید این نتیجه را بگیرد که مرحله مزبور نزد جامعه مورد بررسی یافت نمی‌شود. بلکه بهتر است، او چندین احتمال را به منظور یافتن علتی که نتایج از آن ناشی شده‌اند، در نظر گیرد و به مرحله اجرا درآورد. مثلاً "شاید ابزار مورد استفاده برای آزمودنی نا آشنا بوده‌است. و یا شاید، موقعیت آزمایش برای او، عاری از معنا و مفهوم بوده‌است. در پیگیری تحقیق و بر اساس بررسیهای متعدد است که محقق می‌تواند اعتبار نتایج به دست آمده را تامین کرده و از این راه نه تنها میزان تعمیم‌پذیری نظریه مورد بحث را آزمون کند بلکه با کشف پدیده‌های جدید و ادغام آنها در نظریه اولیه، به ایجاد و یا تقویت دیدگاه وسیع‌تر و روشن‌تری درباره آن کمک نیز کرده باشد. ارتباط روان‌شناسی بین فرهنگی با نظام‌های علمی دیگر. روان‌شناسی بین فرهنگی نمونه‌ای از یک دانش بین نظامی است، از یک سو در سطح فردی، با روان‌شناسی عمومی، و از سوی دیگر و در سطح جمعیتی با مردم‌شناسی، محیط زیست‌شناسی، جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی ارتباط دارد و اطلاعات بدست آمده از هر دو سطح را در تحلیل‌های خود به کار می‌برد.

برخی از زمینه‌ها و مثال‌ها در تحقیق بین فرهنگی. اکثر زمینه‌های بررسی در روان‌شناسی عمومی، از جمله رفتار اجتماعی، شخصیت، شناخت، ادراکات حسی موضوع بررسی‌های بین فرهنگی قرار گرفته‌اند. ولی بطور نسبی تحقیقات معطوف به شناخت و سپس شخصیت از فراوان‌ترین تحقیقات مقایسه‌ای می‌باشند، همچنین محققین مربوط نیز اکثراً از روش تحولی استفاده کرده و پدیده یا امر مورد نظر را از خلال تحولات آن در سنین مختلف، به ویژه سنین کودکی مورد بررسی قرار داده‌اند.

حوالی سالهای ۱۹۶۰، ۱۹۷۰ را می‌توان اوج تحقیقات بین فرهنگی، به ویژه در زمینه شناخت دانست. با این حال سابقه بررسیهای مقایسه‌ای با استفاده از فن و تجربه به سال‌های اولیه قرن بیستم و زمانی برمی‌گردد که فرآیندهای فیزیولوژیک و ادراکات حسی مورد نظر روان‌شناسی بوده‌اند. بعدها، در حوالی میانی قرن، همین نوع تحقیقات

مربوط به ادراکات حسی از طریق فنون پیچیده‌تری نزد اقوام قبیله‌ای انجام گرفت. در آن زمان باوری رواج داشت مبنی بر اینکه انسانهای رشد یافته در قبایل و فرهنگهای قبیله‌ای به لحاظ فعالیتهای حسی در تشخیص صدا، بوها و ادراک بینایی نسبت به انسانهای رشد یافته در فرهنگ فنی و صنعتی، برتری دارند. از این تحقیقات، به علت مشکلات فنی نتایج روشنی به دست نیامده است (نقل از کول ۱۹۹۶).

ولی همانطور که پیش گفته شد، اوج تحقیقات بین فرهنگی در حوالی سالهای ۶۰ و ۷۰ بوده و بیشترین آنها در زمینه شناخت، و به ویژه متاثر از نظریه پیازه بوده‌اند. موضوعات مختلف نظریه مزبور از جمله ترتیب مراحل رشد، نگهداری ذهنی کمیت‌های فیزیکی، شکل‌گیری مفاهیم منطقی - ریاضی، فضا و غیره.. نزد کودکان سنین مختلف در شهرها و در اقوام با شرایط فرهنگی - اجتماعی و زیستی متفاوت، و با توجه به متغیرهای مختلف چون بیسوادی، تعلیمات رسمی، شیوه‌های گذران زندگی چون صیدکردن، کوزه‌گری و غیره ... مورد بررسیهای مقایسه‌ای بوده‌اند و گزارش‌های مربوط به آن بسیار غنی می‌باشند. از جمله دازن و هرون^۱ (۱۹۸۱)، دازن (۱۹۷۲ - ۱۹۷۵ - ۱۹۷۷ - ۱۹۸۴). بوو^۲ (۱۹۷۴)، محسنی (۱۹۶۶)، ایروین^۳ و مک کوگلان^۴ (۱۹۷۰)، پرایس ویلیامز^۵ (۱۹۶۱ - ۱۹۶۲) پرایس ویلیامز و همکاران (۱۹۶۹).

تحقیقات مقایسه‌ای در زمینه شخصیت نسبت به پژوهش‌های شناختی فراوانی کمتر دارند، و تحقیقات اولیه، به ویژه متاثر از تحلیل روانی و نظریه فروید بوده و با تحقیقات مردم‌شناسی درهم آمیخته‌اند. از تحقیقات قدیمی در این مورد می‌توان از مالینوسکی (۱۹۳۲) و بررسی او روی قبایل تروبریاند^۶* یاد کرد. محقق از این تحقیق نتیجه گرفته است که عقده ادیپ، برخلاف نظر فروید، جنبه فطری نداشته و محصول اجتماع یعنی ساختار خانوادگی است. مثال شناخته شده دیگر، در زمینه شخصیت و فرهنگ بر مبنای

1. Heron

2. Bovet

3. Irvine

4. Mc caughlin

5. Price-williams

6. Trobriand

*. مجمع الجزایری است در دریای سالومون Salomon. مردمان آن از طریق ماهی‌گیری و کشاورزی زندگی می‌کنند. شهرت این جزایر بیشتر به علت تحقیقات مردم‌شناسی است که آنجا انجام یافته‌اند.

نظریه فروید و همکاری و همسویی با مردم شناسی، تحقیق کاردینر^۱ با همکاری لیتن^۲ مردم شناس روی هفت قبیله از جمله زونی^۳، اسکیمو و تروبریانند است. کاردینر بر مبنای تحلیلی که از یافته‌های خود می‌کند، تاکید فروید بر غریزه جنسی را زیر سوال برده و به جای روان‌شناسی "نهاد" روان‌شناسی مبتنی بر "خود" را پیشنهاد می‌کند. در دید او، "خود" مرز درون با بیرون است، به احساسات و عواطف محدود نشده و هوش را نیز در برمی‌گیرد و نقش سازگاری‌یابی کامل و هم‌جانبه فرد با محیط اجتماعی - فرهنگی را ایفا می‌کند. منتها کاردینر از "خودفردی" فراتر می‌رود و بر هسته مشترک ویژگی‌های شخصیتی گروه یا قبیله یعنی "خودگروهی" یا در بیان او "شخصیت پایه"^۴ تاکید می‌نهد. او معتقد است که این مفهوم پایه‌ای مطمئن‌ترین وسیله در مطالعه ارتباط متقابل میان شخصیت و فرهنگ است (کاردینر ۱۹۴۵ نقل از دوفرن ۱۹۵۳).

پژوهش‌های پیش‌یادشده بیانگر آن نوع تحقیقات مربوط به شخصیت و فرهنگ می‌باشند که مبنای آنها همکاری نزدیک تحلیل روانی (سطح فرد) و مردم‌شناسی فرهنگی (سطح جمعیت) است و بیشتر از روش‌های طبیعی و مشاهده‌ای استفاده شده است. برخی تحقیقات جدیدتر کنونی مربوط به همین موضوع از روش‌های دیگری چون پرسشنامه (بازیابسته) و یا مصاحبه بالینی نیز استفاده کرده‌اند. از جمله مفهوم "خود" به لحاظ محتوایی، یعنی صفات توصیفگر خود، و نیز تحولی، یعنی تغییرات محتوایی بر حسب سن، مورد مقایسه‌های بین فرهنگی بوده است که از جمله می‌توان از تحقیق بوند^۵ و همکاران (۱۹۸۳)، دیمون^۶ و هارت^۷ (۱۹۹۱) و شای کاناگاوا^۸ (۱۹۹۲) یاد کرد.

1. Kardiner

2. Linton

3. Zuni

*. قبایلی اند که در امریکای شمالی، قسمت مکزیک نو زندگی می‌کنند و نسبت به سایر قبایل همجوار آداب و رسوم بومی خود را بهتر حفظ کرده‌اند. افراد قبایل مزبور بیشتر کشاورزند.

4. Basic Personality.

5. Bond

6. Damon

7. Hart

8. Chie kanagawa

همان‌طور که گفته شد، پژوهش‌های بین‌فرهنگی دارای تعدد و تنوع بسیارند، ولی مسئله‌ای که همچنان توجه روان‌شناسان بین‌فرهنگی را به خود مشغول نگاهداشته است، روش تحقیق بین‌فرهنگی است که صحت یافته‌ها و تفسیر آنها را تأمین می‌کند.

۲- روش‌های تحقیق در روان‌شناسی بین‌فرهنگی

اساس تحقیق بین‌فرهنگی بر مقایسه‌هایی است که بر خلاف مقایسه‌های درون‌گروهی، دو یا چند فرهنگ را دربرمی‌گیرند. تعدد فرهنگی، با وجود مثبت بودن آن، زمینه مناسبی را جهت بروز مشکلات فراهم می‌آورد و اعتبار نتایج و مقبول بودن تفسیرهای مربوط را با مشکل روبه‌رو می‌سازد. در جهت کمرنگ ساختن این مشکل محققان رعایت شرایطی را متذکر شده‌اند. از جمله بری (۱۹۷۴) معادل بودن کنشی، یعنی معادل بودن نقش و هدف رفتارهای مورد بررسی در دو فرهنگ را از شرایط اولیه در مقایسه‌های بین‌فرهنگی می‌داند. از نظر او، همانگونه که قابل مقایسه بودن دو نهاد فرهنگی متعلق به دو جامعه متفاوت مستلزم آن است که هر دو نهاد پاسخگوی مسائل مشابهی در آن دو فرهنگ باشند، (به عنوان مثال نظام‌های آموزشی در دو فرهنگ متفاوت)، در زمینه رفتاری نیز، تنها رفتارهایی را می‌توان با یکدیگر مقایسه کرد که از جهت نقش و هدف مشابه باشند (در صفحات بعدی این موضوع بهتر شکافنه خواهد شد). در همین زمینه تریاندیس^۱ (۱۹۸۰) وجود چارچوب‌های انتزاعی را شرطی لازم پنداشته است. به‌باور او مقایسه‌ها زمانی معتبرند که از یک چارچوب انتزاعی به عنوان مرجع واحد استفاده شده باشد. به عنوان مثال، او معتقد است میان پذیرش کودکان از طرف اولیاء آنها و منابع و امکاناتی که محیط در دسترس اولیاء قرار داده است، رابطه وجود دارد. نفس وجود این رابطه را می‌توان به صورت یک مرجع یا چارچوب انتزاعی فرض کرد در حالی که چگونگی پذیرش از سوی اولیاء و رفتارهای بیانگر آن و نیز منابع و امکانات محیط می‌توانند متاثر از ویژگیهای فرهنگی و اقتصادی صورتهای مختلف به خود بگیرند. نمونه بهتری از این نوع چارچوبها، وجود نظریه‌ها و چارچوبهای منسجم مفهومی و نظری در تبیین رفتارها است، مانند نظریه پیازه در مورد رشد شناخت یا نظریه فروید درباره شخصیت. در حقیقت فراوانی بسیار زیاد تحقیقات مقایسه‌ای بین

فرهنگی بر مبنای نظرات پیاژه را می‌توان دلیلی بر سود بخش بودن چنین چارچوبهای مرجعی دانست.

ولی، افزون بر آنچه آمد، یکی از مشکلات اساسی و بسیار مهم در امر تحقیقات بین فرهنگی، ابزار مورد استفاده است. زیرا، در این نوع مقایسه‌ها، اغلب ضوابط و ابزارهای مورد استفاده در فرهنگ مورد بررسی، در خارج از آن فرهنگ ساخته شده‌اند. در بیان روشن‌تر، ضوابط و ابزارها از فرهنگ مبدا گرفته شده و در فرهنگ دوم مورد استفاده قرار می‌گیرند. مثلاً "ابزار ساخته شده در فرهنگ الف (فرهنگ مبدا) در فرهنگ ب (فرهنگ دوم یا فرهنگ زیربررسی) نیز به کار برده می‌شود که این خود مشکل‌زا است. چگونه می‌توان ابزاری را که در فرهنگی بر مبنای ویژگیها و جهان‌بینی خاص آن ساخته شده است، در فرهنگی دیگر بکار برد و نتایجی قابل اعتماد از مقایسه آنها استخراج کرد؟ آیا ابزار اقتباس شده از فرهنگ مبدا حساسیت لازم برای بررسی پدیده مورد نظر در فرهنگ دوم را داراست؟ آیا به علت معنا و اهمیت تجربیات فرهنگی خاص فرهنگ دوم، پدیده‌های مهم دیگری نیز می‌توانند با پدیده مورد نظر همراه باشند ولی در محدوده سنجش ابزار اقتباس شده از فرهنگ مبدا قرار نگیرند؟ کول به علت احتمال این ناهمخوانیهای معنایی محدودیت فرهنگی ابزارهای مورد استفاده در تحقیقات بین فرهنگی را مورد انتقاد قرار داده و معتقد است ضعف و مشکلات این ناهمخوانیها به ویژه وقتی زیان آور نیز می‌گردد که نتایج به دست آمده با نتایج غربی مقایسه شده و بر آن مبنا آزمودنیها مورد قضاوت قرار می‌گیرند (کول ۱۹۹۶).

بسیاری از انواع ابزارها و فنون رایج در روان‌شناسی عمومی مانند پرسشنامه، تست، انواع مختلف مشاهده، مصاحبه بالینی و غیره در زمینه پژوهش‌های مقایسه‌ای مورد استفاده قرار گرفته‌اند و می‌گیرند. ولی همانطور که در سطور پیشین گفته شد، مسئله مهم محتوای ابزارها و همخوان بودن آن با فرهنگ و تجربیات روزانه زندگی آزمودنیها در فرهنگ دوم است.

بطور کلی و بر حسب میزان توجه به زمینه فرهنگی، از سه رویکرد در تحقیقات بین

فرهنگی نام برده می‌شود، که عبارتند از: رویکرد امیک^۱، رویکرد اتیک تحمیلی^۲، رویکرد اتیک مشتق^۳. درباره هر یک از این سه رویکرد به نقل از باربارا روگوف^۴ (۱۹۸۹) توضیحاتی در زیر ارائه می‌گردد:

رویکرد امیک. در رویکرد امیک، محقق به وجوه مختلف فرهنگ در گروه مورد بررسی از جمله شیوه زندگی، تجربیات رایج فرهنگی، باورها، سنن و آداب ... و به کلیه متغیرهایی که می‌توانند روی زمینه یا موقعیت آزمایش اثر نهاده باشند توجه می‌کند و ترسیم و توصیف گروه مورد نظر را از هدفهای اساسی خود می‌داند. از این رو، او از مشاهدات مربوط به قوم‌شناسی و مردم‌شناسی فرهنگی استفاده کرده و حتی گاهی خود نیز در فعالیت‌های سنتی و رایج در گروه مورد بررسی شرکت می‌جوید. رویکرد امیک را می‌توان ترکیب یا محصول مشترک فعالیت روان‌شناس و مردم‌شناس فرهنگی و اطلاع‌رسانی متقابل آنها به یکدیگر دانست. بهترین و قدیمی‌ترین نمونه پژوهش‌های مشترک مردم‌شناسی فرهنگی تحولی و روان‌شناسی تحولی در زمینه شخصیت تحقیقات مالینوسکی و کاردینر است که قبلاً^۵ درباره آنها صحبت شد.

رویکرد اتیک تحمیلی. در اتیک تحمیلی، محقق بدون توجه کافی به بافت فرهنگی در گروه مورد مطالعه، از ابزارهای ساخته شده در فرهنگ، اغلب اوقات غربی، بدون اینکه با فرهنگ مورد بررسی منطبق و به تشابه کنشی آنها توجه شده باشد استفاده می‌کند. ابزارهای مزبور می‌توانند پرسش‌نامه، و یا شیوه‌های مختلف دیگر باشند، ولی مشکل همیشه این است که بدون توجه داشتن به معنای آنها از دید گروه‌های آزمودنی مورد استفاده قرار می‌گیرند و نتایج و یافته‌ها تفسیر می‌شوند.

پرسشگر از طریق روش اتیک تحمیلی می‌تواند اطلاعات زیادی را کسب کند، ولی همیشه در معرض این دشواری است که یافته‌ها را به درستی ادراک نکند و تفسیری نامناسب و اظهار نظری نادرست درباره گروه مورد مطالعه ارائه دهد. از این رو، ابزارها، به ویژه پرسش‌نامه‌های مختلف مربوط به شخصیت، باورها، ارزشها و نگرشهای ساخته شده در فرهنگ مبداء، وقتی فقط ترجمه شده و بدون توجه به معنای آنها از نظر

1. Emic Approach

2. Imposed Etic

3. Derived Etic

4. Rogoff

پرسش‌شونده‌های فرهنگ دوم به کار برده می‌شوند، مشکلات زیادی را به لحاظ تفسیر نتایج سبب می‌گردند. این روش در کشور خودمان ایران بسیار رواج دارد، و اغلب دانشجویان کارشناسی ارشد، در تحقیقات مربوط به پایان‌نامه‌های خود، به علت سهولت در کار و سهولت در محاسبات کمی و نیز این باور که بدین‌گونه کار صحیح علمی انجام می‌دهند، پرسش‌نامه‌ها و ابزارهای مختلف اندازه‌گیری را بدون توجه به معادل بودن کنشی آنها از لحاظ فرهنگ خودمان ترجمه می‌کنند و به کار می‌برند. حال آنکه صحت علمی این روشها (هرگاه صحت علمی را در معنای معادل بودن کنشی رفتارهای مورد بررسی در دو فرهنگ بدانیم) سؤال‌انگیز است. زیرا نمی‌دانیم آیا گویه‌ها و سئوالات مختلفی که یک بعد یا یک پدیده روان‌شناختی را اندازه‌گیری می‌کنند، برای ما نیز همان مفهوم و معنا را دارند که برای فرد متعلق به فرهنگ مبدا و آیا واقعا "چیز یا امر واحدی را می‌سنجند؟ دیگر آن که هرگاه هم بپذیریم که ابزار اقتباس شده معنای مورد نظر برای ما را نیز دارد، باز هم اطلاعات کسب شده ما در آن مورد ناقص است، زیرا فقط آنچه را که در حیطه سنجش ابزار بوده، سنجیده است، و ویژگیهای مهم‌تر یا مهم دیگری که ما احتمالا "می‌توانستیم در درون آن بعد یا پدیده داشته باشیم، مورد نظر قرار نگرفته‌اند. از این رو، نتایج اینگونه بررسیها، اغلب، از رد یا تأیید فرضیه‌ها فراتر نرفته و اطلاعات ما از خودمان را چندان غنی نمی‌سازند. در حقیقت شاید بتوان گفت یافته‌ها به نوعی در خلا تفسیر می‌شوند زیرا از زیربنای کنشی و مفهومی مشابه و قابل مقایسه‌ای برخوردار نیستند.

رویکرد اتیک مشتق. در دهه‌های اخیر رواج و گسترش نظرات و گرایشهای زمینه‌نگر^۱ (روگوف ۱۹۸۹-۱۹۸۲) و بوم‌شناسی^۲ رشد انسانی (برون فن برنر^۳ ۱۹۷۹) سبب تحولاتی در روان‌شناسی شده‌اند. باور غالب در این دیدگاه‌ها این است که نمی‌توان فرد و محیط او را جدای از هم پنداشته و تاثیر متقابل آنها بر یکدیگر را بررسی کرد. زیرا هر دو، درهم تنیده، واحدی را می‌سازند که می‌باید اساس بررسی و مطالعات روان‌شناسی قرار گیرد. روش اتیک مشتق متاثر از این باورها است و عملکرد فرد را در ارتباط تنگاتنگ

1. Contextualism

2. Ecology of human development

3. Bronfenbrenner

با زمینه فرهنگی و موقعیت آزمایش بررسی و تفسیر می‌کند. در روش مزبور، معنای ابزار و نیز موقعیت آزمایش از دید آزمودنی برای پرسشگر اهمیت زیاد دارد. او بر این باور است که معنادهی یا معنابخشی به ابزارها و موقعیت‌ها عملی فرهنگی و اثر پذیرفته از فرهنگ است. از این رو، پرسشگر سعی دارد اطلاعات لازم درباره گروه فرهنگی مورد مطالعه را از طریق روش امیک به دست آورد و تفسیر صحیح عملکرد آزمودنی و مقایسه آن با افراد فرهنگ مبدا را مستلزم چند شرط می‌داند: الف - معنا و مفهومی که آزمودنی به تکلیف خواسته شده از او می‌دهد همخوان با معنای مورد نظر آزمایشگر از آن تکلیف باشد. ب - هدف و غایت تکلیف برای آزمودنی روشن باشد و بالاخره، ج - به معنای اجتماعی موقعیت آزمایش از دید کودک توجه شده باشد. درباره هر یک از این سه شرط، همچنان به نقل از روگوف (۱۹۸۲ - ۱۹۸۹) توضیحات بیشتر داده می‌شود:

الف: معنادار بودن ابزار. آشنا بودن آزمودنی با ابزاری که آزمایش از طریق آن صورت می‌گیرد از مسایل بسیار مهم در اتیک مشتق است، و پژوهش‌های بسیار آنرا به اثبات رسانیده‌اند، از جمله تحقیقات قدیمی پرایس و ویلیامز (۱۹۶۱ - ۱۹۶۲ - ۱۹۶۹). دریکی از این پژوهش‌ها پرایس و ویلیامز (۱۹۶۱) با هدف شناخت تاثیر نوع ابزار روی کوشش طبقه‌بندی، کودکان قبیله تیوا^۱ در نیجریه را با استفاده از دو نوع ابزار مورد بررسی قرار داده یک نوع متشکل از تصاویر ده گیاه و ده حیوان بود که کودکان با آنها آشنایی کامل داشتند، در حالی که ابزار نوع دوم را اشکال هندسی تشکیل می‌دادند. روش کار او به این ترتیب بود که ابتدا از کودکان می‌خواست گزینه‌هایی را که با هم جور می‌باشند در یک جا قرار دهد. پس از اینکه کودک تکلیف را به صورتی که می‌توانست انجام می‌داد، از او می‌خواست که به بیند آیا می‌تواند آنها را به صورتی دیگر جور کند. محقق این روش را تکرار می‌کرد تا آنکه کودک بگوید دیگر نمی‌شود و راه دیگری برای جور کردن گزینه‌ها وجود ندارد. یافته‌های این تحقیق، نشان می‌دهند که آشنایی با ابزار روی تکلیف شناختی طبقه‌بندی تاثیر دارد و سهولت کودکان در طبقه‌بندی گیاهها و حیوانات، نسبت به طبقه‌بندی اشکال هندسی بیشتر است. در تحقیق دیگر همین محقق (پرایس و ویلیامز ۱۹۶۹) با اقتباس از روش بالینی پیاژه و با این فرضیه که نوع تجربیات زندگی بر عملکرد

شناختی اثر دارد، نگهداری ذهنی کمیت‌های فیزیکی نزد کودکان مکزیک را مورد بررسی قرار داد. پدران کودکان مورد آزمایش سنت کوزه‌گری را حفظ کرده بودند و بنابراین مشاهده یا تجربه دستکاری باخمیر در ردیف تجربیات روزانه زندگی آنها قرار می‌گرفت. نتایج این بررسی نیز نشان می‌دهند که تجربه مزبور موجب عملکرد بهتر کودکان در نگهداری ذهنی کمیت ماده می‌گردد. در تحقیق دیگری، ایروین و مک کوگلان (۱۹۷۸) (نقل از روگوف ۱۹۸۰-۱۹۸۲) نیز به منظور اثبات تاثیر تجربیات روزانه زندگی روی فعالیت‌های شناختی، از جمله توانائی تفکیک اشیاء و عناصر از یکدیگر و طبقه‌بندی آنها دانش‌آموزان و نیز بزرگسالان بیسواد لیبرایی^۱ را از طریق دو نوع ابزار آزمودند. یک نوع از ابزارها متشکل از اشکال هندسی بود که بزرگسالان، ظاهراً، هیچگونه آشنایی با آنها نداشتند، و نوع دوم را کاسه‌های برنج تشکیل می‌داد که به لحاظ ابعاد و تناسب آنها با سه نوع مختلف برنج، از یکدیگر تفکیک داده می‌شدند. بر حسب نتایج، بزرگسالان بیسواد لیبرایی سهولت بیشتری در جور کردن کاسه‌های برنج داشتند، در حالی که برای دانش‌آموزان لیبرایی، برعکس، طبقه‌بندی اشکال هندسی آسان‌تر از جور کردن کاسه‌های برنج بود. افزون بر آن، آزمودنیهای بزرگسال بیسواد در توصیف ضوابط جور کردن کاسه‌های برنج سهولت بیشتری از خود نشان می‌دادند، در حالی که برای توصیف ضوابط، در اشکال هندسی، با مشکل بیشتری روبرو بودند. محققان همین آزمایش را روی دانش‌آموزان امریکائی نیز انجام داده و نتایجی مشابه را به دست آوردند. یعنی برای دانش‌آموزان امریکائی نیز طبقه‌بندی اشکال هندسی آسان‌تر از کاسه‌های برنج بود، و در مورد اخیر مشکلاتی داشتند مشابه با مشکل بزرگسالان بیسواد لیبرایی در مورد جور کردن اشکال هندسی. محققان از بررسی‌های متعدد خود نتیجه می‌گیرند که در هر سه گروه (دانش‌آموزان لیبرایی و امریکایی، بزرگسالان بیسواد لیبرایی) طبقه‌بندی با ابزار آشنا و توصیف ضوابط مربوط به آن، بسیار آسان‌تر از اجرای همان فعالیت شناختی روی ابزارهای ناآشنا است.

ب - معنادار بودن هدف در تکلیف مورد نظر. شرط مهم دیگر، در روش اتیک مشتق،

۱. لیبریا کشوری است که در غرب افریقا قرار دارد. جنگل قسمت بزرگی از مساحت آن را پوشانیده است و برنج

نیز از محصولات عمده آن می‌باشد.

هدفمند بودن تکلیف، یا در بیان روشن‌تر، غایتی است که آزمودنی به آن می‌دهد. از نظر روگوف (منابع یادشده) بسیاری از تفاوت‌های یافت شده در مقایسه‌های بین فرهنگی ناشی از جنبه قراردادی عملکردهایی است که بر آن مبنا سنجش انجام می‌یابد. هدف اصلی آزمایشگر، سنجش عملکرد آزمودنی است. حال آنکه، این هدف از دید آزمودنی همیشه روشن نیست. و او، خود، دارای انتظاراتی از موقعیت آزمایش است و معنایی به آن می‌دهد که لزوماً و یا همیشه با هدف اصلی آزمایشگر همخوان نیست. به عنوان مثال، روگوف (۱۹۸۲) و نیز سی‌بوروسکی^۱ (۱۹۸۱) تحقیقی را از گلیک^۲ (۱۹۷۰) نقل می‌کنند که مربوط به بررسی توانائی شناختی طبقه‌بندی در قبیله کپل^۳ است. محقق می‌خواهد توانائی شناختی طبقه‌بندی و شواهد و ضوابطی را که مردمان این قبیله در این نوع کوشش بکار می‌برند بررسی کند. او با استفاده از روش پیاژه تعدادی گزینه آشنا را به آزمودنیها داده و از آنها می‌خواهد تا گزینه‌هایی را که با یکدیگر جورند، در کنار هم قرار دهد. نتایج اولیه این تحقیق نشان می‌دهند که اکثر افراد، نه بر مبنای یک صفت مشترک، بلکه بر اساس ارتباط عملی گزینه‌ها را با یکدیگر قرار داده و یک طبقه‌بندی کنشی انجام می‌دهند. بر حسب سی‌بوروسکی، هر محقق دیگر می‌توانست از این یافته نتیجه بگیرد که فعالیت طبقه‌بندی در افراد قبیله کپل ضعیف است، و از سطح طبقه‌بندی کنشی فراتر نمی‌رود. ولی، محقق یادشده بررسی خود را فراتر برده و می‌خواهد علت را دریابد. از این رو او دلیل این نوع طبقه‌بندی را از آزمودنیها می‌پرسد. در پاسخ، اکثر افراد اظهار می‌دارند که این در قبیله کپل رسم است و راه عاقلانه آن می‌باشد. محقق پاسخها را اینگونه تفسیر می‌کند که آزمودنیها فکر کرده بودند. هدف پرسشگر، شناخت هوشمندی کپلی‌ها است و می‌خواهد بداند هر کپلی، مطابق با آداب و رسوم خود، تا چه حد هوشمند است. در پی این تفسیر، محقق بررسی خود را ادامه داده و از آزمودنیها می‌پرسد که بر حسب آنها، یک کپلی غیر عاقل، چگونه عمل خواهد کرد. در این جا، و بر

1. Ciborowski

2. Glick

3. Kepell

* کپل قبیله بزرگی در ساحل غربی افریقا و در مرکز لیبریا است، و مردمان آن اکثراً "برنج کار می‌باشند"

خلاف انتظار، آزمودنیها یک طبقه‌بندی کامل بر اساس صفات مشترک اشیاء انجام می‌دهند!! بر حسب نتایج یاد شده، اگر محقق پرسش‌ها را ادامه نمی‌داد، خیلی آسان می‌شد این نتیجه غلط را گرفت که توانائی شناختی مذکور در افراد قوم یاد شده ضعیف است و از حد کنشی فراتر نمی‌رود.

ج - معنای اجتماعی موقعیت آزمایش. موقعیت آزمایش، به عنوان یک موقعیت اجتماعی دارای معنا و مفهومی است متأثر از ساختار روابط اجتماعی در هر فرهنگ و این معنا بر عملکرد آزمودنی اثر می‌نهد. به عنوان مثال، روگوف (۱۹۸۲) داستانی را برای کودکان امریکایی و نیز کودکان اهل مایا* نقل می‌کند و سپس از آنها می‌خواهد تا آنها را بازگو کنند. نتایج برتری معنی دار کودکان امریکایی نسبت به کودکان مایایی را نشان می‌دهند. محقق تفاوت را ناشی از تفاوت در نوع تجربیات فرهنگی آزمودنیها دانسته و آنها در زمینه معنای ساختار اجتماعی آزمایش از دید آزمودنیها تفسیر می‌کند. به این صورت که در فرهنگ مایا صحبت آزادانه کودکان با بزرگسالان مرسوم نیست. بنابراین وقتی از کودک مایایی خواسته می‌شود تا داستانی را برای یک بزرگسال نقل کند، موقعیت ناآشنا بر عملکرد او اثر منفی می‌نهد. در مقابل نقل کردن داستان برای یک بزرگتر در متن فعالیت‌های روزانه زندگی کودک امریکایی قرار دارد و بنابراین موقعیت آزمون برای او بدون معنا و ناآشنا نیست.

تصور آزمودنی از جایگاه اجتماعی آزمایشگر نیز می‌تواند عملکرد او در آزمایش را تحت تاثیر قرار دهد. به عنوان مثال، در یک تحقیق مقایسه‌ای میان کودکان روستایی و شهری ایرانی و مربوط به سنجش استدلال در مورد مفاهیم نگهداری ذهنی کمیت‌های فیزیکی، محقق از یک کودک روستایی می‌خواهد تا در دو لیوان، با شکل یکسان، به یک اندازه شربت بریزد، و به منظور کسب اطمینان از تساوی اولیه، چنین توضیح می‌دهد: "در هر دو لیوان، درست، به یک اندازه شربت بریز، طوری که اگر هر کدام از ما یکی از لیوان‌ها را برداریم و بخوریم، درست به یک اندازه در دل‌هایمان شربت

*. بردمانی هستند ساکن امریکای مرکزی که جمعیت آنها به حدود دویلمیون نفر می‌رسد. آنها در گذشته‌ای دور که به قبل از میلاد مسیح برمی‌گردد، دارای فرهنگ پیشرفته‌ای بوده‌اند که ساختار سیاسی - اقتصادی آن امروزه مورد توجه و بررسی باستان‌شناسان است.

برود". کودک از قبول تساوی شربت در دو لیوان امتناع می‌کند و به عنوان دلیل عدم پذیرش تساوی، جواب می‌دهد. "بالاخره هر چه باشد تو از من بیشتر می‌خوری!" به اعتقاد محقق، این پاسخ ساده بیانگر ذهنیت خاص و تصور کودک از عدم تساوی اجتماعی با آزمایشگر "از شهر آمده" و اثر نهادن این تصور بر موقعیت آزمایش از دید او است (محسنی ۱۹۶۶).

در مجموع، بر حسب باور غالب در رویکرد اتیک مشتق نمی‌توان فرد را خارج از محیط فرهنگی او و به وسیله ابزارهایی که آشنایی و همخوانی با تجربیات روزانه زندگی او ندارند، مورد آزمایش قرار داد و نسبت به معتبر بودن نتایج اطمینان داشت.

۳- از روان‌شناسی بین فرهنگی تا روان‌شناسی فرهنگی

بسیاری از محققان بین فرهنگی، به ویژه آنانی که سالیان بسیار در فرهنگهای قبیله‌ای به مطالعات مقایسه‌ای مشغول بوده‌اند، و نیز دیگر محققان با گرایش‌های مردم‌شناسی فرهنگی، حرکتی از روان‌شناسی بین فرهنگی به روان‌شناسی فرهنگی را متذکر شده‌اند. از جمله می‌توان از پرایس ویلیامز (۱۹۸۰)، شویدر^۱ (۱۹۸۴)، بوش (۱۹۹۰) و کول (۱۹۹۶) یاد کرد. پرایس ویلیامز که تعدادی از تحقیقات مقایسه‌ای او در صفحات پیشین ذکر شدند، به جنبه مثبت این حرکت فکر کرده و می‌پندارد خوب است روان‌شناسی بین فرهنگی به صورت روان‌شناسی فرهنگی، یعنی یک بررسی عمیق، دقیق و همه‌جانبه بافت رفتاری توسعه و گسترش یافته بر معنانشناسی، جنبه‌های عملی زبان و نیز مطالعات فرهنگی در معنای وسیع آن شمول یابد (پرایس ویلیامز ۱۹۸۰). کول که سابقه‌ای طولانی در پژوهش‌های مقایسه‌ای روی قبایل افریقایی دارد، با تاکید نهادن بر جنبه‌های ضعیف تحقیقات بین فرهنگی یعنی محدودیت‌های ناشی از روش تحقیق و نیز امکان وجود ابهام یا نااطمینانی در تفسیر نتایج و همچنین این پنداشت که تحقیق بین فرهنگی تا آنجا که فرد و فرهنگ را جدای از یکدیگر پنداشته و اثر یکی بر دیگری را می‌سنجد، نمی‌تواند از تاثیر علی فرهنگ تبیین درستی ارائه دهد، حرکت از بین فرهنگی به فرهنگی را ضرور می‌پندارد، و معتقد است وقت آن رسیده تا روان‌شناسی فرهنگی به عنوان تنها روان‌شناسی آینده در راس توجه روان‌شناسان قرار گیرد.

در این جا، یادآوری این نکته ضروری است که منظور از حرکت از روان‌شناسی بین فرهنگی به روان‌شناسی فرهنگی این معنا نیست که دومی تداومی از اولی و یا مشتق از آن است. زیرا صحبت از نوعی روان‌شناسی متفاوت از روان‌شناسی علمی در ابتدای قرن حاضر نیز در میان بوده است. شلدن^۱ در پیشگفتاری بر کتاب روان‌شناسی فرهنگی از کول (کول ۱۹۹۶) می‌گوید: "در اواخر قرن گذشته برخی از فیلسوفان استدلال کرده بودند که برای درک بهتر موجودات انسانی به دو نوع روان‌شناسی نیاز داریم. یک نوع روان‌شناسی از نوع علوم طبیعی که با آن آشنا هستیم، یعنی مربوط به فرهنگ خود ما است، و پدیده‌های روانی را به صورت سازه‌ها یا ساخت‌هایی متشکل از ادراکات حسی، افکار، تداعی‌ها، بازتابها و یا طرحواره‌های حسی و حرکتی بررسی می‌کند. ولی همچنین به نوعی دیگر که آشنایی ما با آن کمتر است، نیز نیاز داریم و آن روان‌شناسی نوع دومی است که پدیده‌های روانی سطح عالی را به صورت عناصری توصیف می‌کند که شکل خود را از زبان، اساطیر، آداب و رسوم، یا اعمال اجتماعی محیطی که انسانها در آن زندگی می‌کنند، می‌گیرند. دستیابی به قوانین جهان شمول مورد انتظار روان‌شناسی نوع دوم نیست."

در همین راستا، کول (۱۹۹۶) نیز متذکر می‌شود که به شهادت ادبیات روان‌شناختی در همه دهه‌های قرن بیستم، سخن از روان‌شناس فرهنگی نیز بوده است و اظهارات مربوط، هر چند از خلال کلام‌هایی متفاوت، جملگی در این نکته اشتراک داشته‌اند که بافت اجتماعی جزء غیر قابل تفکیک عملکرد ذهنی است. فقط این موضوع مورد توجه کافی نبوده است. ولی در دهه‌های اخیر، به علت تنگناها و محدودیت‌هایی که تحقیقات مقایسه‌ای بین فرهنگی با آن روبه‌رویند، رجوع به روان‌شناسی فرهنگی، اهمیت بیشتر یافته و لزوم آن مورد توجه بسیاری از روان‌شناسان قرار گرفته است.

سخن گفتن درباره روان‌شناس فرهنگی، مقوله‌ای جدای از چارچوب مقاله حاضر می‌طلبد. در این جا فقط به ذکر این نکته بسنده می‌گردد که یکی از کلید اندیشه‌های روان‌شناسی فرهنگی تاکید بر ذهن انسانها به عنوان نظامی از نیات و معانی است که در تعامل با دیگر ذهن‌ها، در جریان تجربیات فرهنگی روزانه و از خلال فرآیند دوسویه

شکل دهی و شکل‌پذیری بروز می‌یابد. شویدر آنرا چنین توصیف کرده است: "هیچ نوع محیط اجتماعی - فرهنگی موجودیت و یا استقلال خارجی از شیوه‌های معنادهی انسانها به آن و خارج از شیوه‌های بهره‌گیری انسانها از آن ندارد؛ همانطور که ذهنیت‌ها و زندگی روانی هر موجود انسانی نیز متأثر از فرآیندهای معنابخشی یک محیط اجتماعی - فرهنگی و نیز بهره‌دهی آن است." (شویدر ۱۹۸۶ ص ۲، نقل از کول ۱۹۹۶، ص ۱۰۲). هر موجود انسانی دنیایی از نیات را در خود دارد، دنیایی که نمی‌توان آنرا نه در قالب دوگانگی سنتی فاعل - موضوع* و یا فرد - محیط تحلیل کرد و نه آنرا در یک ترتیب زمانی به متغیرهای مستقل و وابسته تقسیم نمود.

روان‌شناس فرهنگی ذهن را برآیند تعامل می‌داند (تعامل با انسانهای زنده و با آنچه از گذشته فرهنگی رسیده است) و بر حرکت دوسویه معنادهی انسانها به جهان پیرامون و معناگیری آنها از پیرامون فرهنگی و ابزارها و تولیدات آن، به عنوان زمینه اصلی مطالعات روان‌شناختی اهمیت خاص می‌نهد.

خلاصه و بحث

به عنوان خلاصه‌ای از آنچه آمد، می‌توان گفت بررسی‌ها و پژوهشهای مقایسه‌ای بین فرهنگی که در آغاز بیشتر معطوف به سنجش تعمیم‌پذیری نظریه‌های روان‌شناسی شکل یافته در فرهنگ غرب بوده و از ابزارهای شکل گرفته در آن فرهنگ سود می‌جسته‌اند، به علت برخورد با محدودیت‌های مربوط به روش از سویی، و تاثیرپذیری از گرایش‌های زمینه‌نگر و لزوم توجه بیشتر به معنادار بودن ابزارها و موقعیت آزمایش، از سوی دیگر، برافقهای وسیع‌تری گسترش یافته و فراتر از آزمون نظریه‌ها، از چند جهت بر غنای دانش روان‌شناختی افزوده‌اند: نشان دادن تعدد و تنوع رفتارها و کنش‌های روانی انسانها در ارتباط با شرایط فرهنگی - اجتماعی، تجربیات روزانه زندگی و تقاضاهایی که هر فرهنگ از افراد گروه خود دارد؛ نشان دادن محدودیت ابزارهای سنجش غیر بومی در تشخیص توانایی‌های ذهنی انسانهای رشد یافته در گروه‌های فرهنگی و محیط‌های متفاوت زیست؛ توجه دادن روان‌شناس به اهمیت نظام معنایی که ذهنیت فرد و فرهنگ او را به صورت واحدی درهم می‌آمیزد و بالاخره ایجاد نوعی

"تمرکزبرگیری"^۱ روان‌شناسی علمی نسبت به بستر اصلی رشد خود و یک نوع بازنگری یا بازاندیشی آن.

افزون بر آنچه گفته شد، پژوهش‌های بین فرهنگی در پیمودن گام‌هایی در جهت روان‌شناسی فرهنگی نیز نقش داشته‌اند. همان‌طور که دیده شد، بیشتر محققان بین فرهنگی بوده‌اند که در پی سالیان بسیار تحقیق مقایسه‌ای رجوع به یک روان‌شناسی فرهنگی را احساس کرده‌اند، تا آنجا که یک روان‌شناس و محقق بین فرهنگی شناخته شده مانند کول، روان‌شناسی فرهنگی را تنها روان‌شناسی آینده دانسته و معتقد است این تنها روان‌شناسی است که می‌تواند مشکل دوگانگی را کمرنگ سازد. در حقیقت دوگانگی به عنوان مشکل قدیمی روان‌شناسی علمی که نمونه‌ای از آن در گفته شلدن در سطور پیش آمد، به صورتهای مختلف، از طرف دیگر روان‌شناسان نیز بیان شده است. از جمله این گفته پیرگرکو^۲ روان‌شناس فقید فرانسوی: «روان‌شناس هرگز مطمئن نیست آنچه انجام می‌دهد "علم" است؛ و اگر آنچه انجام می‌دهد "علم" است هرگز مطمئن نیست روان‌شناسی کرده است» (گرکو ۱۹۶۷ ص ۹۳۷). متنها باید این را نیز در نظر گرفت که اگر تلاش در جهت علمی شدن به معنی علم طبیعی احتمال دورکردن روان‌شناس از پرداختن به روان‌شناسی را دارد، در جهت معکوس نیز توجه انحصاری به شناخت ذهن از خلال ویژگی‌های فرهنگی گروه یا قوم می‌تواند روان‌شناسی را از دستیابی به قوانین جهان شمول دور ساخته و آنرا منجر به مجموعه‌ای از قوانین محدود به گروه فرهنگی سازد.

حال آنکه، به‌باور یکی از دانشمندان صاحب نام قرن بیستم، ژان پیاژه، روان‌شناسی تنها علم فرد نیست، بلکه علم انسان در معنای کلی، و به‌ویژه، علم "فاعل شناخت"^۳ در معنای جهان شمول آن است. او با تاکید نهادن بر پیشرفت فوق‌العاده تحقیقات و پژوهش‌های روان‌شناسی در جریان دهه‌های قرن بیستم، روان‌شناسی را یک علم طبیعی می‌داند که در زمینه ارتباط‌های بین نطاسی و با دیگر علوم بهترین شرایط رشد را دارا و در این زمینه از موقعیت خاصی برخوردار است. زیرا اگر دیگر علوم طبیعی انسان را بیان

1. Decentration

2. Pierre Greco

3. Sujet

می‌کنند، روان‌شناسی معطوف به بیان چگونگی آن است. به این صورت که موجودیت اشیاء از خلال "فاعل شناخت" ادراک می‌گردد و فاعل شناخت، از خلال عمل کردن روی "اشیاء" بر خود آگاهی می‌یابد. اگر چه موضوعات مورد شناخت متعدد و علوم مربوط به آنها فوق‌العاده گسترده‌اند، ولی هر نوع شناخت مربوط به "فاعل شناخت" به روان‌شناسی یعنی به علم "فاعل شناخت" و اعمال و فعالیت‌های ذهنی او منجر می‌گردد. (پیاژه ۱۹۶۶). در همین راستا ولی از زاویه‌ای متفاوت، کلوکهون^۱ و موری^۲ نیز می‌گویند: "هر انسانی به لحاظ‌هایی: الف - شبیه انسانهای دیگر است. ب - شبیه برخی از انسانهای دیگر است. ج - شبیه هیچکس دیگر نیست" (نقل از پیتراسمیت^۳ و مایکل هاریس بوند^۴ ۱۹۹۳ ص ۳۵)

از نظر مولف مقاله دوگانگی که آنرا مشکل علم روان‌شناسی دانسته‌اند می‌تواند از جاذبیت‌های آن باشد. در حقیقت بررسی موضوعی تحول‌پذیر که به میزان ازدیاد علم "عالم" نسبت به "موضوع" غنای بیشتر می‌یابد، به علم روان‌شناسی، ویژگی خاص می‌بخشد. مشکل عمده در روش یا روش‌های بررسی است که باید بتوانند شناخت معطوف به افراد و گروه‌ها در شرایط "زمانی" و "مکانی" متفاوت را با شناخت معطوف به انسان در معنای عمومی و کلی "فاعل شناخت" همخوان ساخته و امکان مقایسه‌های قابل اطمینان را فراهم آورند. تقویت و گسترش یابی چنین روش‌هایی از سویی نیاز به کوشش و ریزینی روان‌شناسی محقق و از سوی دیگر نیاز به ارتباط متقابل روان‌شناسی با دیگر علوم انسانی دارد. حساسیت روان‌شناس محقق به محدودیت ابزارهای مورد استفاده در تحقیق و توجه داشتن او به معنا و مفهوم موقعیت و ابزار آزمایش و همخوانی آن با فرهنگ و تجربیات روزانه آزمودنیها از مسائل بسیار مهمی است که به مقایسه‌های بین فرهنگی در جهت دریافت شباهت‌ها و تفاوت‌ها در کنش‌های روانی انسان‌ها اعتبار و اطمینان می‌بخشد. از سوی دیگر، روان‌شناسی هم چنانکه اکثر دانشمندان روان‌شناسی، از جمله پیاژه (۱۹۶۶b) به آن توجه داشته‌اند، بهترین شرایط رشد را در زمینه ارتباط‌های بین نظامی با دیگر علوم دارد. در زمینه‌های ارتباطی با دیگر علوم مانند

1. Kluckhohn

2. Murray

3. Peter Smith

4. Michael Harris Bond

جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی، زیست‌شناسی، عصب‌شناسی و مردم‌شناسی فرهنگی است که روان‌شناسی به رشد خود به عنوان یک علم طبیعی تداوم می‌بخشد.



شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

Reference

- Bastide, R (1971) "Anthropologie Appliquee" Payot Paris,.
- Berry, J.W (1974) " On cross- cultural comparability". International Journal of Psychology, 4,
- Berry, J.W and Dasen, P (1974) " Culture and cognition: Readines in cross-cultural Psychology. Methuen, and Co. Ltd, London.
- Berry, J.W; Poortingas, Y.H; Segall, M. and Dasen, P.(1992):"Cross- cultural psychology:Research and Application, Cambridge University Press,N-Y.
- Bond, M.H and Cheung, T.S (1983) "The spontaneous self-concept of college students in Hong-kong, Japan, and the United States" in journal of Cross-Cultural Psychology, 14.
- Bovet, M. (1974) " Cognitive processes among illeterate children and adults" in Culture and Cognition, Methuen and Co. Ltd, London.
- Boesch, E.E. (1990) " Symbolic Action Theory and Cultural Psychology, springer-verlag.Berlin,
- Bronfenbrenner,U. (1979) " The Ecology of Human Development". Cambridge mass. Harvard University press.
- Ciborowski, T. (1981)"The role of context, skills and transfer in Cross- Cultural experimentation" in Handbook of Cross-cultural psychology, Methodology, Vol 2, Triandis and Berry,J.W (Eds). Allyn and Bcon INC. boston.
- Cole, M. (1996) " Cultural Psychology: A once and future discipline" The Belknap Perss of Harvand University Press. Cameridge, London.
- Damon, W; Hart, D (1991) "Self Understanding in childhood and Adolescence" Camgridge Studie in social and emotional. development, University of Camgridge press.
- Dasen, P (1972) " Cross- cultural piagetian research: a summary. Journal of

cross-cultural psychology, 3, 29-39.

Dasen, P (1975) " Concrete operational development in three cultures". Journal of cross-cultural psychology, 6, 165 - 172.

Dasen, P (1977) " Piagetian psychology: cross- cultural contribution, gardner press N.Y.

Dasen, P (1984) " The cross- cultural study of intelligence: Piaget and Baoule."International Journal of Psychology, 19, 407 - 434.

Dasen, P and Heron, A. (1981) " Cross- cultural tests of piaget's theory" in H.C Triandis and A, Heron (Eds)" Handbook of Cross- cultural psychology, Vol 4, Developmental psychology, allyn and bacon. boston.

Dufrenne, M. (1953) " La personnalite de base: Un concept sociologique; presses Universitaires de france, paris.

Glick, J(1970)" Cognitive style among the kepell. Paper read at Annual Meeting of the American Educational Research Association. Chicago.

Greco, P(1967) " Logique et connaissance.In Encylonedie de la Pleiade. J. Piaget (ed) Paris, gallimard.

Irvine, M. H and Mc Canghai, P.H (1970) " Alility and prefernce in categorie sorting by Mano school children and adults."Journal of Social psychology, 82 15-24.

Kanagawa, C. (1992) " Cultural differences and similarities of self-concept and self-schema between U.S and Japanese students. XXV International Congress of Psychology. Brussels July 19- 24. Personal communication.

Kardiner, A (1945). " The concept of Basic Personality Structure as an operational tool in the social sciences' in Linton," The Science of Man in the world crisis". N.Y.

Malinowski. (1932) "" La sexualite et sa repression dans .les societes primitives. Traduction Francaise.

- Mohseni, N.(1966a)." La comparaion des reactions aux epreuve d'intelligence en Iran et en Europe. These de Doctorat,Universite de Paris. (Sorbonne).
- Piaget. J (1966a) " La necessite et La signification des recherches comparatives en Psychologie genetique." Journal International de Psychologie Vol 1, No.1.
- Piaget, J(1966b) " Qu, est ce que la Psychologie?" in Campus, publication de University- de Geneve, Juillet- septembre 1996. PP 26-29.
- Price-Williams, D; Gordon, W; and Ramirez, M.(1969). " Skill and conservation: a study of Pottery- making children. Developmental Psychology, 1.
- Price-Williams, D (1961)" A study concerning concept of conservation of quantities among primitive children. Acta Psychologica, 18, 297-305.
- Price-Williams, D(1962) " Alstract and concrete modes of classification in a primitive society". British Journal of Educational Psychology, 32,50-61.
- Price-Williams, D(1980) " Toward the idea of a cultural Psychology: a super-ordinate theme for study" Journal of Cross- cultural Psychology, 11, 17-88.
- Rogoff, B (1989) " Development viewed in cultural context" in M. Bornstein and M.E. Lambs (eds) " Develpmental Psychology, Hillsdale, N.J. Erlbaum, U.S.A
- Rogoff, B (1982) " Integrating context and cognitive development" in M. E, Lambs and A.L. Brown (Eds). "Advances in develepmental Psychology. Vol,2. Hillsdale, N.J. Ellbram.U.S.A
- Shweder, R.A (1984) " Preview:a colloquy of cultural theonrists" in R.A shweder and R.A Levine (eds). Culture theory: Essay on comparative Human Develepment.Cambridge University Press.N.Y.
- Smith, P.B and Bond, M.H (1993) " Social Psychology across cultures": Analysis and Perspectives. Harvester Wheatsheaf. N.Y. London.
- Triandis, H. C. and Lambest, W.W (1980) " Handbook of Cross- cultural Psychology, Vol 1, Allyn and Bacon.Boston.